

لنین (سه مقاله از ی.و.استالین)
- به مناسبت مرگ لنین
- لنین ـ سازمان دهنده وپیشوای حزب کمونیست روسیه
- دربارهٔ لنین

تجدید چاپ: انتشارات محسن
پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com
وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com
تاریخ انتشار: سنبله ۱۳۸۵ (سپتامبر ۲۰۰۶)

به مناسبت مرگ لنین

نطق در دومین کنگره شورا های کل اتحاد شوروی (۱)
۲۶ جنوری ۱۹۲۴

رفقا! ما، کمونیستها مردمی از سرشت ویژه‌ایم. ما از مصالح خاصی برش یافته ایم. کسانی هستیم که سپاه سردار بزرگ پرولتاریا، سپاه رفیق لنین را تشکیل میدهیم. هیچ افتخاری بالاتر از تعلق به این سپاه نیست. هیچ افتخاری بالاتر از داشتن نام عضویت حزبیکه بنیاد گذار و رهبر آن رفیق لنین است نمیباشد. همه کس لیاقت عضویت چنین حزبی را ندارد. همه کس را تاب تحمل مصائب و طوفانهای مربوط به عضویت این حزب نیست. فرزندان طبقهٔ کارگر، فرزندان نیاز و مبارزه، فرزندان حرمانهای بی‌پایان و مساعی قهرمانانه ـ اینها هستند آن کسانی که مقدم بر همه باید اعضای چنین حزبی باشند. باین علت است که حزب لنینیستها، حزب کمونیستها در عین حال حزب طبقهٔ کارگر نامیده میشود.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد

که نام بزرگ عضویت حزب را بلند و پاکیزه نگاه داریم.
سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که ما این وصیت تو
را با شرافت انجام خواهیم داد!..

۲۵ سال تمام رفیق لنین از حزب ما پرستاری کرد و آنرا محکم ترین و آبدیده ترین حزب کارگری دنیا به بار آورد. ضربات تزاریزم و دژخیمان وی، سبعیت بورژوازی و ملاکان، حملات مسلحانهٔ کلچاک و دنیکین، مداخلهٔ مسلحانهٔ انگلیس و فرانسه، دروغ و افترای مطبوعات یک سر و صد زبان بورژوازی ـ تمام این کژدمهای موذی در خلال یکربع قرن لاینقطع بر سر حزب ما میریختند. ولی حزب ما همچون صخره‌ای بر جای ایستاده ضربات بیشمار دشمنان را دفع و طبقهٔ کارگر را بجلو، بسوی پیروزی میبرد. وحدت و هم پیوستگی صفوف خود را حزب ما در نبردهای شدید آب داده و مستحکم نموده است. با یگانگی و همپیوستگی است که حزب بر دشمنان طبقهٔ کارگر غالب آمد.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد
که یگانگی حزب را مانند مردمک چشم حفظ کنیم.
سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تو را
هم با شرافت انجام خواهیم داد!...

طبقه کارگر سرنوشت سخت و تحمل ناپذیری دارد. مصائب رنجبران دردناک و طاقت فرساست. بردگان و برده داران، سرف ها و سرف داران، دهقانان و ملاکان، کارگران و سرمایه داران، ستمکشان و ستمگران، ـ بنای جهان از قرنها پیش بدین وضع بوده و بدین وضع هم اکنون در اکثریت قاطع کشور ها باقی مانده است. رنجبران در خلال قرنها دهها و صدها بار تلاش کرده اند تا پشت خود را از زیر فشار ستمگران خلاص نموده و صاحب اختیار وضع خویش گردند. ولی هر باره منکوب و بدنام، مجبور به عقب نشینی شده اند در حالیکه رنج خواری و ذلت و کین و حسرت را در دل خود جای داده دیده باسمان

نامعلومی که امیدوار بودند وسیلهٔ نجاتی از آنجا بیابند، دوخته اند. زنجیر های بردگی همواره دست نخورده می‌ماند یا اینکه زنجیر های کهن بزنجیر های نوین بدل میگشت که بهمان اندازه طاقت فرسا و ذلت بار بود. فقط در کشور ما بود که ستمدیدگان و توده های از پای درآمدهٔ رنجبر موفق شدند بار سیادت ملاکان و سرمایه داران را از دوش خود بر اندازند و سیادت کارگران و دهقانان را جانشین آن نمایند. شما میدانید، رفقا، و تمام جهان هم اکنون باین موضوع معترف است که این مبارزهٔ عظیم را رفیق لنین و حزب او رهبری کرد. عظمت لنین قبل از همه در همین است که با ایجاد جمهوری شوراها، عملاً به توده های ستمکش تمام جهان نشان داد که امید نجات از بین نرفته است، که سیادت ملاکان و سرمایه داران را بقائی نیست، که سلطنت کار را میتوان با نیروی خود رنجبران بوجود آورد، که سلطنت کار را باید در زمین بوجود آورد نه در آسمان. بدینوسیله او آتش امید و آزادی را در قلب کارگران و دهقانان تمام جهان برافروخت. این حقیقت که نام لنین برای توده های رنجبر و استثمار شونده محبوبترین نامهاست، از همینجا سرچشمه میگیرد.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرده و مستحکم سازیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا این وصیت تو را هم با شرافت انجام دهیم!..

دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان بوجود آمد. این اولین پایهٔ اساسی جمهوری شوراهاست. بدون وجود این اتحاد ممکن نبود کارگران و دهقانان به پیروزی بر سرمایه داران و ملاکان نائل گردند. بدون پشتیبانی دهقانان کارگران نمیتوانستند

سرمایه داران را مغلوب سازند. بدون رهبری از طرف کارگران، دهقانان نمیتوانستند ملاکان را مغلوب کنند. تمام تاریخ جنگ داخلی کشور ما گواه این حقیقت است. ولی به پایان مبارزه برای تحکیم جمهوری شوراها هنوز خیلی مانده است، - این مبارزه فقط شکل جدیدی بخود گرفته است. سابقاً اتحاد کارگران و دهقانان شکل اتحاد نظامی داشت، زیرا این اتحاد علیه کلچاک و دنیکین متوجه بود. اکنون اتحاد کارگران و دهقانان باید شکل همکاری اقتصادی بین شهر و ده، بین کارگران و دهقانان را بخود بگیرد، زیرا این اتحاد علیه تاجر و کولاک متوجه است، و هدف آن تأمین متقابل کلیه حوائج دهقانان و کارگران میباشد. شما میدانید که هیچکس قدر رفیق لنین در اجرای این وظیفه پافشاری نمیکرد.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که با تمام قوا اتحاد کارگران و دهقانان را مستحکم سازیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد!..

دومین پایهٔ جمهوری شوراها اتحاد زحمتکشان ملیتهای کشور ماست. روسها و اوکرائینیها، باشقیرها و بلوروسها، گرجی ها و آذربایجانی ها، ارمنی ها و داغستانی ها، تاتارها و قرقیزها، ازبک ها و ترکمن ها، - همهٔ آنها بطور یکسان به تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا علاقمند هستند. نه تنها دیکتاتوری پرولتاریا این ملت ها را از زنجیر و ظلم خلاص میکند، بلکه این ملتها نیز با صداقت و صمیمیت بیدریغ خود نسبت به جمهوری شوراها، با آمادگی خود برای جانفشانی در راه آن، جمهوری شوراهای ما را از دسائس و دستبرد دشمنان طبقهٔ کارگر در امان نگاه میدارند. باین علت است که رفیق لنین لزوم اتحاد داوطلبانهٔ ملتهای کشور ما، لزوم همکاری برادرانهٔ آنها را در قالب اتحاد جمهوریها

بطور خستگی ناپذیری بما گوشزد میکرد.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک می‌نمود بما وصیت کرد که اتحاد جمهوریها را مستحکم کنیم و بسط دهیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد!.

سومین پایهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، ارتش سرخ و نیروی دریائی سرخ ما میباشند. لنین بارها بما میگفت که تنفسی که ما از کشورهای سرمایه داری بدست آورده‌ایم ممکن است کوتاه مدت باشد. لنین بارها بما خاطرنشان میکرد که تحکیم ارتش سرخ و بهبود وضع آن یکی از مهمترین تکالیف حزب ما میباشد. حوادث مربوط به اتمام حجت کرزن و بحران آلمان (۲)، یک بار دیگر ثابت کرد که بازهم مانند همیشه حق به جانب لنین بود. پس سوگند یاد کنیم، رفقا، که ما از نیروی خود برای تحکیم ارتش سرخ و نیروی دریائی سرخ خود دریغ نخواهیم داشت.

کشور ما که در اقیانوس دولتهای بورژوازی احاطه شده همچون صخرهٔ عظیمی بر پای ایستاده است. امواج از پی امواج روی آن غلطیده بغرق شدن و سائیده شدنش تهدید مینماید. ولی این صخره همچنان خلل ناپذیر برجای مانده است. نیروی آن در چیست؟ نیروی آن تنها در این نیست که کشور ما بر اتحاد کارگران و دهقانان استوار است و تجسمی است از اتحاد ملتیهای آزاد و دست نیرومند ارتش سرخ و نیروی دریائی سرخ از آن دفاع مینماید. نیروی کشور ما، استحکام آن و استواری آن در اینست که در قلوب کارگران و دهقانان تمام جهان حس همدری ژرف و پشتیبانی خلل ناپذیری نسبت به آن وجود دارد. کارگران و دهقانان تمام جهان میخواهند جمهوری شوراها را بمثابهٔ تیری که از دست صائب رفیق لنین بسوی اردوگاه دشمنان رها شده است، بمثابهٔ تکیه‌گاه امیدواریهای خود برای خلاصی از زیر بار ظلم و استثمار و

بمثابۀ رهنمای صحیحی که راه خلاصی را به آنـان نـشان میدهـد -حفـظ نمایند. آنها میخواهند آنرا حفظ نمایند و نخواهند گذارد کـه ملاکـان و سرمایه‌داران منهدمش سازند. نیروی مـا در اینـست. نیـروی زحمتکـشان تمام جهان در این است. و ضـعف بـورژوازی تمـام جهـان نیـز در همـین است.

لنین هیچگاه بـه جمهـوری شـوراها بمنزلـۀ کمـال مطلـوب نگـاه نمیکرد. او همیشه آنرا بمنزلۀ حلقۀ ضروری برای تقویت جنبش انقلابـی در کـشور هـای بـاختر و خـاور و بمنزلـۀ حلقـۀ ضـروری بـرای تـسهیل پیروزی رنجبران تمام جهان بر سرمایه مینگریـست. لنـین میدانـست کـه فقط اینگونه فهم مطلب است که نه تنها از نقطۀ نظر بین‌المللـی، بلکـه از نقطه نظر بقاء خود جمهوری شوراها نیز صحیح میباشـد. لنـین میدانـست که فقط بدینوسیله میتوان قلوب رنجبران تمام جهـان را بـرای مبـارزات قطعی در راه آزادی مشتعل نمـود. بـاین علـت بـود کـه او ـ نابغـه تـرین پیشوایان نابغۀ پرولتاریا، در همان فـردای دیکتـاتوری پرولتاریـا شـالودۀ انترناسیونال کارگران را ریخت. باین علت بود که او، از بـسط و تحکـیم اتحاد رنجبران تمام جهان یعنی انترناسیونال کمونیست خستگی نداشت.

شما طی ایـن روز هـا دیدیـد کـه چگونـه ده هـا و صـدها هـزار زحمتکش به زیارت تابوت رفیق لنین می‌آمدند. پس از اندک زمانی شما خواهید دیـد کـه چگونـه نماینـدگان میلیونهـا زحمـتکش بـرای زیـارت آرامگاه رفیق لنین خواهند آمد. میتوانید یقیق داشته باشـید کـه از پـس این نمایندگان میلیونها، بعد ها سیلی از نمایندگان دهها و صـدها میلیـون نفر از تمام اکناف عالم رو آور خواهند شد تا گواهی دهند که لنین فقط پیشوای پرولتاریای روسیه، فقط پیشوای کارگران اروپـا، فقـط پیـشوای خاور مستعمره نبوده بلکه پیشوای زحمتکشان تمام کرۀ ارض نیز بود.

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کـرد

که باصول بین‌الملل کمونیست وفادار باشـــیم. ســـوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که ما از جان خــود دریــغ نخواهیم داشت تا اینکه اتحاد رنجبــران همــهٔ جهــان یعنی انترناسیونال کمونیــست را مــستحکم ســازیم و بسط دهیم!..

در تاریخ ۳۰ جنوری سال ۱۹۲۴ در شمارهٔ ۲۳
روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسیده است.
ی.و.استالین – جلد ۶، کلیات ص ۵۱-۴۶

لنین ـ سازمان دهنده و پیشوای حــزب کمونیست روسیــه

دو گـروه مارکسیـست وجـود دارنـد. هـر دوی آنهـا تحـت لـوای مارکـسیزم کـار میکننـد و خـود را «تمـام عیـار» مارکسیـست میداننـد. معذلک آنها بهیچوجه به یکـدیگر شـباهتی ندارنـد. عـلاوه بـر ایـن: درهٔ عریضی آنها را از هم جدا میکنـد زیـرا اسـلوب کـار آنهـا در دو قطـب مخالف قرار دارد.

گروه اول معمولاً به قبول ظاهری مارکسیزم و اعلام پرطمطراق آن اکتفا میکنند. این گروه بدون اینکه قادر یا مایل باشد بکنـه مارکـسیزم پی ببرد و بدون اینکه قادر یا مایل باشد آنـرا در زنـدگی اجـراء نمایـد، اصول زنده و انقلابـی مارکـسیزم را بـه فرمولهـای مـرده و گنـگ بـدل میسازد. پایهٔ فعالیت آنها تجربه و یا در نظر گرفتن کار های عملی نیست بلکه نقل قول هایی از مارکس است. تعلیمات و دستورات را از مشابهات و قرینه سازیهای تاریخی کسب مینماید نـه از تجزیـه و تحلیـل واقعیـت زنده. مغایرت گفتار با کردار ـ اینست بیماری اساسی این گروه. یـاس و

عدم رضایت دائمی از سرنوشت، سرنوشتی که غالباً برای این گروه کار شکنی مینماید و آنها را «بور میکند» از اینجا سرچشمه میگیرد. نام این گروه ـ منشویزم (در روسیه)، اپورتونیزم (در اروپا) است. رفیق تیشکو (یوگیخس) در کنگرهٔ لندن (۳) با ذکر اینکه این گروه بر نقطهٔ نظر مارکسیزم نایستاده بلکه لم داده است، بطرز صائبی این گروه را توصیف نمود. گروه دوم، برعکس، مرکز ثقل قضایا را از قبول ظاهری مارکسیزم بمرحلهٔ عمل و اجراء آن در زندگی منتقل مینماید. تعیین آنچنان وسائل و طرق عملی کردن مارکسیزم که با اوضاع مناسب باشد، تغییر این طرق و وسائل هنگامیکه اوضاع تغییر میکند ـ اینها نکاتیست که این گروه عمدهٔ توجه خود را بدان معطوف میدارد. این گروه دستورات و تعلیمات را از بررسی شرایط محیط کسب میکند نه اینکه از مشابهات و قرینه سازیهای تاریخی. پایهٔ فعالیت وی متکی بر نقل قولها و کلمات قصار نیست بلکه بر تجربهٔ عملی است که صحت هرقدم خود را با تجربه مورد وارسی قرار میدهد، از اشتباهات خود پند میگیرد و ساختن زندگی نوین را بدیگران میاموزد. بهمین دلیل هم هست که در فعالیت این گروه گفتار با کردار مغایرت ندارد و آموزش مارکس هم با تمام نیروی زنده و انقلابی آن حفاظت میشود. گفتار مارکس که طبق آن مارکسیست ها نمیتوانند به تعبیر جهان اکتفا نمایند و باید از این گامی فراتر نهاده آنرا تغییر دهند، کاملا در بارهٔ این گروه صدق مینماید. نام این گروه ـ بلشویزم، کمونیزم است.

سازمان دهنده و پیشوای این گروه و. ای. لنین است.

۱ ـ لنین بمثابه سازمان دهنده حزب کمونیست روسیه

تشکیل حزب پرولتاریا در روسیه در شرایط خاص جریان داشت که

با شرایط مغرب در هنگام تشکیل حزب کارگر متفاوت بود. در مغرب یعنی در فرانسه و آلمان حزب کارگر از اتحادیه ها بوجود آمد و این در شرایطی بود که وجود اتحادیه ها و احزاب مجاز بود. انقلاب بورژوازی انجام یافته و پارلمان بورژوازی موجود بود، بورژوازی خود را به حکومت رسانده و در نقطه مقابل پرولتاریا قرار گرفته بود ـ ولی برعکس در روسیه تشکیل حزب پرولتاریا در شرایط استبداد بسیار شدید و در انتظار انقلاب بورژوا دموکراتیک بوقوع می‌پیوست، هنگامیکه، از طرفی تشکیلات حزبی از عناصر «مارکسیست علنی» بورژوازی که تشنهٔ استفاده از طبقهٔ کارگر برای انقلاب بورژوازی بودند انباشته میشد و از طرف دیگر ژاندارمهای تزاری بهترین کارکنان حزبی را از صفوف حزب بیرون میکشیدند، در حالیکه نمو جنبش انقلابی خود بخودی، وجود یک هستهٔ ثابت قدم، بهم پیوسته و کاملاً مخفی و مبارزی را از افراد انقلابی ایجاب میکرد که قادر باشد جنبش را به سمت سرنگون ساختن حکومت مطلقه هدایت کند.

وظیفه عبارت بود از جدا کردن میش از بز، فاصله گرفتن از عناصر بیگانه، تشکیل کادرهایی از انقلابیون مجرب در محل ها، دادن برنامهٔ صریح و تاکتیک محکمی به آنان، و بالاخره گرد آوردن این کادر ها در یک سازمان واحد مبارز انقلابیون حرفه‌ای که بحد لزوم مخفی باشد تا در برابر تهاجمات ژاندارمها ایستادگی نماید و در عین حال بحد لزوم با توده ها ارتباط داشته باشد تا در هنگام ضرورت آنها را به مبارزه سوق دهد.

منشویکها یعنی همان کسانی که بر نقطهٔ نظر مارکسیزم «لم داده اند»، مسئله را ساده حل میکردند: چون در مغرب حزب کارگر از اتحادیه های غیر حزبی که در راه بهبود وضع اقتصادی طبقهٔ کارگر مبارزه میکردند برون آمده است، لذا لازمست در روسیه هم

حتی‌المقدور همین عمل را انجام داد. یعنی عجالتاً فقط «به مبارزه اقتصادی کارگران با کارفرمایان و حکومت» در محل ها اکتفا شود، بدون اینکه یک سازمان پیکارجوئی برای سراسر روسیه تشکیل گردد، و بعد.... بعد هم، اگر تا آنموقع اتحادیه هایی بوجود نیامده باشد آنوقت باید یک کنگرهٔ کارگری غیرحزبی دعوت نمود و آنرا بمنزلهٔ حزب اعلام کرد.

در آنموقع منشویکها و شاید هم عدهٔ زیادی از بلشویکها بزحمت حدس میزدند، که این «نقشهٔ» «مارکسیستی» منشویکها، علاوه بر اینکه برای محیط روسیه تخیلی است، در عین حال متضمن کارهای تبلیغاتی وسیعی نیز هست که مایهٔ تنزل نظریه حزبیت، از بین بردن کادرهای حزبی، محروم ساختن پرولتاریا از حزب خود و رها ساختن طبقهٔ کارگر به کام لیبرال ها می‌باشد.

بزرگترین خدمت لنین در قبال پرولتاریای روس و حزب وی عبارت از این است که تمام خطر «نقشهٔ» تشکیلاتی منشویکی را از همان لحظه‌ای که این «نقشه» هنوز در حال تکوین بود، و خود صاحبان این «نقشه» هم به زحمت میتوانستند خطوط مشخصهٔ آنرا در نظر مجسم سازند، آشکار کرد و پس از آشکار کردن آن، حملهٔ بی‌امانی را علیه بی‌بند و باری تشکیلاتی منشویک ها آغاز و تمام توجه پراتیسین ها را روی این مسئله متمرکز کرد. زیرا موضوع بر سر موجودیت حزب، بر سر حیات و ممات حزب بود.

ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه بمثابه کانون تمرکز نیروهای حزبی، تشکیل کادر های ثابت قدم حزبی در محل ها به مثابهٔ «قسمتهای منظم» حزب، گرد آوردن این کادر ها در یک مجموعهٔ واحد از طریق روزنامه و بهم پیوستن آنها در حزب مبارز سرتاسری روسیه با حد فاصلهای کاملا مشخص، با برنامهٔ روشن، تاکتیک محکم،

ارادۀ واحد ـ این بود نقشه‌ای که لنین در رساله های مشهور خـود: «چـه باید کرد؟»، «یک گام به پیش، دو گام به پس» آنرا بسط و توسعه داده است. شایستگی این نقشه در این بود که با واقعیت روسی کاملا مطابقت داشت و آزمـایش تـشکیلاتی بهتـرین پراتیـسین هـا را اسـتادانه خلاصـه مینمود. در مبارزه برای این نقشه، اکثریت پراتیسین های روس به طرزی قطعی از پی لنین رفتند، بدون اینکـه حتـی از انـشعاب هـم رویگرداننـد. پیـروزی ایـن نقـشه آن حـزب کمونیـست بهـم پیوسـته و آبدیـده‌ای را پی‌ریزی کرد که جهان نظیر آن را بخود ندیده است.

چه بسا رفقای ما (نه فقط منشویکها!) لنین را متهم میکردند به اینکه به جر و بحث و انشعاب و مبارزۀ آشتی ناپذیر با مصالحه جویان و غیـره تمایلی بیش از حد دارد. شکی نیست که هم این و هم آن به موقـع خـود وجود داشته است. ولی فهم این موضوع مشکل نیست که اگر حـزب مـا عناصـر غیـر پرولتاریـایی و اپورتونیـست را از صـفوف خـود نمیرانـد، نمیتوانست از قید ضعف داخلی و ابهام خلاصی یابد و نمیتوانست بـه آن نیرو و اسـتحکامی کـه ذاتـی اوسـت دسترسـی یابـد. در دوران سـیادت بورژوازی رشد و تحکیم حزب پرولتاریا فقط وابـسته بـه میـزان مبـارزه ایست که این حزب بر ضـد عناصـر اپورتونیـست، ضـد انقلابـی و ضـد حزبی در محیط خود و طبقۀ کارگر دنبـال مینمایـد. لاسـال حـق داشـت وقتی میگفت: «حزب با تصفیۀ خود استحکام می‌یابد». مـتهم کننـدگان معمـولا حـزب آلمـان را مـورد اسـتناد قـرار میدادنـد کـه آنموقـع امـر «وحدت» در آن رونقی داشت. ولی اولاً هر وحدتی نشانۀ قدرت نیست و ثانیاً کافیست اکنون به حـزب سـابق آلمـان کـه از هـم گـسیخته و بـه سه حزب (۴) تقسیم شده است نظری افکنده شود تـا بـه درجـۀ بطـلان و واهی بودن «وحدت» شیدمان و نوسکه با لیبکنخت و لوکزامبورگ پی برده شود. تازه از کجا معلوم است که اگر عناصر انقلابی حـزب آلمـان

بموقع از عناصر ضد انقلابی این حزب جدا میشدند برای پرولتاریای آلمان بهتر نبود... خیر، لنین هزار بار حق داشت که حزب را به راه مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر علیه عناصر ضدحزبی و ضد انقلابی سوق میداد. چه فقط در نتیجه این سیاست تشکیلاتی بود که حزب ما توانست آن وحدت داخلی و همپیوستگی حیرت آور را درون خود ایجاد نماید که با داشتن آن از بحران جولای در موقع حکومت کرنسکی (۵) بدون آسیب بیرون آمد، قیام اکتبر را بدوش خود تحمل کرد، بحران دورهٔ برست لیتوفسک (۶) را بدون تزلزل گذراند، موجبات پیروزی بر آنتانت را فراهم ساخت، و سرانجام آن قابلیت انعطاف بی‌سابقه‌ای را بدست آورد که در پرتو آن قادر است در هر لحظه‌ای در صفوف خود تغییر آرایش داده صدها هزار اعضای خود را برای هرگونه کار بزرگ متمرکز کند بدون اینکه هیچگونه بی‌نظمی و اختلالی در محیط خود ایجاد نماید.

۲- لنین بمثابه پیشوای حزب کمونیست روسیه

ولی مزایای تشکیلاتی حزب کمونیست روسیه فقط یک جانب مسئله را نشان میدهد. اگر مضمون سیاسی کار های حزب، برنامه و تاکتیک آن با واقعیت روس تطبیق نمیکرد، اگر شعار های آن توده های کارگر را به شور نمی‌آورد و جنبش انقلابی را بجلو سوق نمیداد، حزب نمیتوانست به این سرعت نشو و نما یافته مستحکم گردد. به بحث در بارهٔ این جانب مسئله می‌پردازیم.

انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه (سال ۱۹۰۵) در شرایطی جریان داشت که با شرایط غرب در هنگام حوادث انقلابی، مثلاً در فرانسه وآلمان، فرق بسیار داشت. در مغرب انقلاب در دورهٔ مانوفاکتور

و در دوره‌ای به وقوع پیوست که مبارزهٔ طبقاتی تکامل نیافته بود، هنگامیکه پرولتاریا کم عده و ناتوان بود، از خود دارای حزبی نبود که قادر به تنظیم خواست های او باشد و بورژوازی بحد کافی دارای آن جنبهٔ انقلابی بود که بتواند اطمینان کارگران و دهقانان را بطرف خود جلب کند و آنها را برای مبارزه علیه اریستوکراسی وارد میدان کند، - در روسیه برعکس، انقلاب (سال ۱۹۰۵) در عصر ماشین و تکامل مبارزهٔ طبقاتی یعنی هنگامی آغاز شد که پرولتاریای روس که کمیت نسبی آن بسیار و سرمایه‌داری هم آنرا مجتمع ساخته و به آن پیوستگی داده بود، دیگر با بورژوازی رزمها کرده از خود دارای حزبی بود که از حزب بورژوازی پیوستگی بیشتری داشت. از خود دارای خواست های طبقاتی بود، در حالیکه بورژوازی روس، که اصولاً زندگیش هم از راه سفارشات حکومت میگذشت، آنقدر از روح انقلابی پرولتاریا ترسیده بود که علیه کارگران و دهقانان در پی اتحاد با دولت و ملاکان بود. این واقعیت که آتش انقلاب روس در نتیجهٔ عدم موفقیت جنگی در میدان منچوری مشتعل شد، فقط موجب تسریع جریان حوادث بود بدون اینکه در عین حال، ماهیت امر را تغییر دهد.

وضعیت تقاضا میکرد که پرولتاریا در راس انقلاب قرار گیرد، دهقانان انقلابی را دور خود گرد آورد و به نام دموکراسی کردن کامل کشور و تضمین منافع طبقاتی خود در آن واحد علیه تزاریزم و بورژوازی، دست به یک مبارزهٔ قطعی بزند.

ولی منشویکها، یعنی همان کسانیکه بر نقطهٔ نظر مارکسیزم «لم داده اند» مسئله را طبق نظر خود حل کردند: چون انقلاب روسیه بورژوازیست و در انقلاب بورژوازی رهبری با نمایندگان بورژوازیست (به «تاریخ» انقلاب فرانسه و آلمان مراجعه شود)، پس پرولتاریا نمیتواند فرمانروای انقلاب روسیه باشد، رهبری باید به بورژوازی روسیه

(همان بورژوازی که به انقلاب خیانت میکند)، واگذار گردد، دهقانان هم باید در اختیار بورژوازی گذارده شوند و شایسته است که پرولتاریا در موضع یک اپوزیسیون کاملاً چپ باقی بماند.

و این آوازه خوانی های پست این بد لیبرال ها را هم منشویکها به منزله آخرین کلام مارکسیزم «تمام عیار» جلوه‌گر میساختند!

بزرگترین خدمت لنین در حق انقلاب روس این است که پوچ بودن این قرینه سازی های تاریخی منشویک ها و تمام خطر «شمای انقلاب» منشویکی را که مصالح کارگران را به بلع بورژوازی میداد از بن آشکار کرد. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بجای دیکتاتوری بورژوازی، تحریم مجلس دومای بولیگین (۷) و قیام مسلحانه بجای شرکت در مجلس دوما و کار پیوسته در آن، نظریهٔ «ائتلاف چپ» پس از اینکه مجلس دوما در هر حال تشکیل شد و استفاده از تریبون دوما برای مبارزه خارج از دوما بجای شرکت در کابینه کادتی و «حفاظت» ارتجاعی دوما، مبارزه با حزب کادت که یک نیروی ضد انقلابی بود بجای ائتلاف با آن ـ این آن نقشهٔ تاکتیکی است که لنین در رساله های مشهور خود: «دو تاکتیک» و «پیروزی کادت ها» آنرا بسط داده است.

برازندگی این نقشه در آن بود که با تنظیم صریح و قاطع خواست های طبقاتی پرولتاریا در عصر انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک در روسیه، انتقال انقلاب را به مرحلهٔ سوسیالیستی تسهیل می‌نمود و نظریهٔ دیکتاتوری پرولتاریا را در خود نهان داشت. در مبارزه برای این نقشهٔ تاکتیکی، اکثریت پراتیسین های روس با عزمی راسخ و بدون برگشت از پی لنین روان شدند. پیروزی این نقشه پایه آن تاکتیک انقلابی را بنیان نهاد، که در پرتو آن حزب ما اکنون ارکان امپریالیزم جهانی را به لرزه در آورده است.

توسعه آتی حوادث، جنگ چهار ساله امپریالیستی و تزلزل تمام اقتصاد ملی، انقلاب فبروری و قدرت حاکمهٔ دوگانهٔ مشهور، حکومت موقتی، بمثابهٔ کانون ضد انقلاب بورژوازی و شوراهای پتربورگ، به مثابه شکل تکوینی دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب اکتوبر و برهم زدن مجلس مؤسسان، انحلال پارلمانتاریزم بورژوازی و اعلام جمهوری شوراها، تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و تعرض امپریالیزم جهانی بمعیت «مارکسیستهای» زبانی علیه انقلاب پرولتاریایی و سرانجام موقعیت رقت بار منشویکها که به مجلس مؤسسان چسبیده بودند و پرولتاریا آنها را از عرشه بدریا انداخت و با موج انقلاب به سواحل سرمایه داری رسیدند، ـ تمام اینها فقط صحت اصول تاکتیک انقلابی را که لنین در «دو تاکتیک» بیان کرده است به ثبوت میرساند. حزبی که چنین میراثی در دست داشت میتوانست بدون هراس از تختهٔ سنگهای تحت‌البحری، کشتی خود را شجاعانه به پیش براند.

در دورهٔ ما که دورهٔ انقلاب پرولتاریایی است، هنگامیکه هرشعار حزب و هر جملهٔ پیشوای آن در عمل بررسی میشود، پرولتاریا از پیشوای خود خواست های ویژه‌ای دارد. تاریخ، پیشوایانی از پرولتاریا به خود دیده است، پیشوایان دوره های طوفانی، پیشوایانی اهل عمل، از خود گذشته و شجاع، ولی از لحاظ تئوری ضعیف. توده ها نام این پیشوایان را بزودی فراموش نمیکنند. از آنجمله هستند مثلاً: لاسال در آلمان و بلانکی در فرانسه. ولی تمام جنبش من‌حیث‌المجموع نمیتواند فقط با خاطرات زنده باشد: برای آن هدف روشن (برنامه) و خط مشی محکم (تاکتیک) لازم است.

نوع دیگری هم از پیشوایان وجود دارند، آنها پیشوایان زمان

صلحند که در تئوری قوی هستند، ولی در امور تشکیلاتی و کار های عملی ضعیفند. چنین پیشوایانی فقط در قشر فوقانی پرولتاریا دارای وجهه عمومی هستند و آنهم تا مدت معینی؛ با فرا رسیدن عصر انقلاب، هنگامیکه از پیشوا شعار های انقلابی عملی خواسته میشود، تئوریسین ها صحنه را ترک گفته جا را به افراد جدیدی میدهند. از آنجمله هستند مثلاً: پلخانف در روسیه و کائوتسکی در آلمان.

برای اینکه مقام پیشوایی انقلاب پرولتاریا و حزب پرولتاریا حفظ شود، باید قدرت تئوریک و تجربهٔ عملی و تشکیلاتی جنبش پرولتاریایی را در خود جمع داشت. پ. آکسلرود، وقتی که مارکسیست بود، در بارهٔ لنین نوشت که او «بطرز شگرفی تجربه یک مرد عمل برجسته را با معلومات تئوریک و افق وسیع سیاسی در خود جمع دارد» (رجوع شود به پیشگفتار کتاب پ. آکسلرود در رسالهٔ لنین تحت عنوان: «وظایف سوسیال ـ دموکراتهای روس»). مشکل نیست حدس زد که آقای آکسلرود این ایدئولوگ سرمایه‌داری «متمدن» امروز چه چیزی ممکن بود در بارهٔ لنین بگوید. ولی برای ما که لنین را از نزدیک می‌شناسیم و قادریم به امور از نظر ابژکتیف بنگریم هیچگونه شکی باقی نیست که این خاصیت قدیمی را لنین کاملاً حفظ کرده است. ضمناً باید توضیح این واقعیت را که لنین، و همانا شخص وی، امروز پیشوای نیرومندترین و آبدیده ترین حزب پرولتاریا در عالم می‌باشد، در همین مسئله جستجو نمود.

در تاریخ ۲۳ اپریل ۱۹۲۰ در شماره ۸۶ روزنامه «پراودا»
بطبع رسیده است.
ی. و. استالین. جلد ۴ کلیات، ص ۳۰۵ – ۳۱۵

دربـــارۀ لنیـــن

نطق در شب نشینی دانشجویان کرملن
مورخه ۲۸ جنوری ۱۹۲۴

رفقا! بمن گفتند که شما برای یادبود لنین اینجا مجلس شب نشینی ترتیب داده اید، و من هم بعنوان یکی از سخنرانان به این شب نشینی دعوت شده‌ام. من تصور میکنم که لزومی به ایراد یک گزارش مرتبط دربارۀ فعالیت لنین نباشد. بعقیدۀ من بهتر است به اطلاع یک سلسله از حقایقی که مشخص بعضی خصوصیات لنین بمثابه یک انسان و یک رجل سیاسی است اکتفا گردد. شاید بین این حقایق یک ارتباط درونی هم موجود نباشد، ولی برای اینکه تصوری کلی در بارۀ لنین بدست آید، این امر نمیتواند اهمیت قطعی داشته باشد. بهرحال من در این مورد بیش از آنچه که فوقاً وعده کردم امکان ندارم برای شما چیزی بگویم.

عقـاب کـوهـی

برای اولین بار من در سال ۱۹۰۳ با لنین آشنا شدم. صحیح است که این آشنایی حضوری نبود بلکه غیابی و از طریق مکاتبه بود. ولی

تاثیر آن در من به قدری عمیق بوده که طی تمام مدت کار در حزب تحت تاثیر آن قرار داشتم. آنموقع من در تبعیدگاه سیبری بسر میبردم. آشنایی با فعالیت انقلابی لنین از اواخر سالهای نود و مخصوصاً بعد از سال ۱۹۰۱، یعنی پس از انتشار «ایسکرا» (۸) ایمان مرا راسخ کرد به اینکه در وجود لنین ما با یک شخصیت فوق‌العاده‌ای سر و کار داریم. او آنموقع در نظر من یک رهبر عادی حزب نبود بلکه موجد واقعی آن بود، زیرا تنها او بود که به ماهیت داخلی و احتیاجات آنی حزب ما پی برده بود. وقتی من او را با سایر رهبران حزبمان مقایسه میکردم، همیشه به عیان میدیدم که همرزمان لنین ـ پلخانف، مارتف، آکسلرود و سایرین ـ یک سر و گردن از لنین پایین ترند و لنین در مقایسه با آنها تنها یکی از رهبران نبوده بلکه رهبریست از طراز عالی، عقابی است کوهی که در مبارزه ترس بخود راه نداده با کمال شجاعت حزب را از راههای اکتشاف نشدهٔ جنبش انقلابی روس بجلو هدایت مینماید. این تاثیر به اندازه‌ای در روح من عمیقاً رسوخ کرده بود که لازم دانستم در این باره نامه‌ای به یکی از دوستان نزدیک خود که آنوقت در مهاجرت بسر می‌برد نوشته نظریه او را استفسار کنم. پس از چندی، موقعیکه به سیبری تبعید شده بودم و ـ این در پایان سال ۱۹۰۳ بودـ پاسخی پرنشاط از دوستم و نامه‌ای ساده ولی پرمعنی از لنین دریافت کردم که بطوریکه معلوم شد دوست من وی را از مضمون نامه آگاه ساخته بود. نامه لنین چندان مفصل نبود ولی حاوی انتقادات شجاعانه و بی‌باکانه‌ای از طرز کار حزب ما بود و با اختصار و روشنی شگرفی تمام نقشه کار های حزبی را در آیندهٔ نزدیک تشریح میکرد. فقط لنین بود که میتوانست دربارهٔ پیچیده‌ترین قضایا اینطور ساده و صریح، مؤجز و شجاعانه چیز بنویسد ـ بطوری که از هر جمله آن بجای حرف آتش ببارد. این نامهٔ کوچک ساده و شجاعانه بیش از پیش بر من محرز ساخت که لنین عقاب

کوهی حزب ماست. نمیتوانم خود را عفو کنم از اینکه این نامه لنین را من مانند بسیاری از نامه های دیگر، بنابر معمول کارکنان مخفی قدیمی حزب طعمه آتش نمودم.

از این هنگام آشنایی من با لنین آغاز شد.

فروتنی

من با لنین اولین بار در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ در کنفرانس بلشویکها در تامرفرس (در فنلاند) ملاقات کردم. من امیدوار بودم عقاب کوهی حزب مان را بشکل مردی بزرگ ببینم که نه فقط از نقطه نظر سیاسی بلکه، اگر حقیقت را بخواهید، از لحاظ جسمانی هم بزرگ باشد، زیرا لنین در تصور من مانند مردی عظیم، خوش اندام و باوقار نقش بسته بود. چقدر حیرت کردم وقتیکه یک فرد کاملاً معمولی با قامتی کوتاهتر از متوسط دیدم که بهیچوجه، مطلقا بهیچوجه، با یک انسان فانی معمولی فرق نداشت...

مرسومست که یک «رجل بزرگ» معمولا باید دیر در جلسه حاضر شود تا اعضای جلسه با بی‌قراری فوق‌العاده منتظر ظهور او باشند و ضمناً قبل از ظاهر گشتن یک «رجل بزرگ» اعضاء جلسه یکدیگر را متوجه میسازند: «هیس... ساکت... دارد میاید». این تشریفات بنظر من زائد نمی‌آمد، زیرا دارای تاثیری خوش است و حس احترام ایجاد میکند. چقدر حیرت کردم وقتیکه دانستم لنین قبل از نمایندگان در جلسه حاضر شده در گوشه‌ای از سالن جای گرفته است و به ساده ترین وجهی مشغول گفت و شنود کاملاً معمولی با عادی ترین نمایندگان کنفرانس است. از شما چه پنهان، این امر در آن موقع به نظر من یک نوع تخطی از بعضی قواعد آمد.

فقط بعدها فهمیدم که این سادگی و فروتنی لنین، این اهتمام در نامشهود ماندن و یا بهرحال زیاد جلب نظر نکردن و مقام عالی خود را بچشم نکشیدن، ـ خصلتی است که یکی از قویترین جنبه های لنین بمثابه یک رهبر نوین برای توده های نوین، توده های ساده و معمولی ژرفترین طبقات «زیرین» بشر می‌باشد.

قدرت منطق

دو نطقی که لنین تحت عنوان: در بارهٔ اوضاع جاری و مسئلهٔ ارضی در این جلسه ایراد کرد بسیار جالب توجه بود، متاسفانه این دو نطق باقی نمانده است. این ها نطق های الهام بخشی بود که تمام اعضاء کنفرانس را به شور و هیجان آورد. نیروی فوق‌العاده اقناع، سادگی و صراحت استدلال، عبارات کوتاه و مفهوم برای همه، فقدان تظاهر، فقدان ژست های سرگیجه آور و عبارات پر طمطراقی که برای تاثیر در حضار بکار میرود، ـ همهٔ اینها نکاتی بود که نطق لنین را از نطق های سخنرانان معمولی «پارلمانی» بطور مثبت متمایز میساخت.

ولی آنچه در آنوقت مرا شیفتهٔ لنین کرد این جنبه نطق های او نبود. مرا آن نیروی غیر قابل مقاومت منطق نطقهای لنین شیفته کرد که گرچه کمی خشک است ولی در عوض مستمعین را عمیقاً تسخیر و به تدریج مسحور میکند و سپس بدون باصطلاح کم و کسر همه را مقهور خود میسازد. من گفته های عدهٔ زیادی از نمایندگان را در آن موقع بخاطر دارم که میگفتند: «منطق نطقهای لنین یک نوع چنگال نیرومندی است که از هر طرف تو را مانند گازانبری در بر میگیرد و تو را یارای خلاصی از آغوشش نیست: یا تسلیم شو، یا برای شکست قطعی آماده باش».

من تصور میکنم که این خصوصیت در نطق های لنین قویترین جنبۀ فن سخنوری او باشد.

ندبه و زاری نکردن

بار دوم من لنین را در سال ۱۹۰۶ در کنگرۀ حزبمان در استکهلم ملاقات کردم. بطوریکه میدانید بلشویکها در این کنگره در اقلیت ماندند و شکست خوردند. در آنموقع برای اولین بار بود که من لنین را در رل مغلوب می‌دیدم. او ذره‌ای هم به آن پیشوایانیکه پس از شکست ندبه و زاری میکنند و مایوس میگردند شباهت نداشت. بعکس، شکست ـ لنین را به یک پارچه انرژی بدل ساخته بود که به طرفداران خود برای مبارزات جدید و پیروزیهای آینده الهام می‌بخشید. من از شکست لنین صحبت میکنم. ولی آیا این چگونه شکستی بود؟ میبایستی مخالفین لنین، فاتحین کنگرۀ استکهلم ـ پلخانف، آکسلرود، مارتف و سایرین را دید: آنها شباهت خیلی کمی به فاتحین واقعی داشتند. زیرا لنین ضمن انتقاد بیرحمانۀ خود از منشویزم، بطوریکه در مثل میگویند، جای سالم برای آنها باقی نگذاشت. من بخاطر دارم که چگونه ما نمایندگان بلشویک در گوشه‌ای جمع شده بودیم، به لنین نگاه میکردیم و از او مشورت میطلبیدیم. در نطقهای بعضی از نمایندگان آثار خستگی و افسردگی هویدا بود. به یاد دارم که چگونه لنین در پاسخ اینگونه نطقها با لحنی نیش دار زیر لب زمزمه کرد: «ندبه و زاری نکنید، رفقا، بطور یقین پیروزی با ماست، چون حق با ماست». نفرت از روشنفکران ندبه و زاری کن، ایمان به نیروی خویش، ایمان به پیروزی ـ اینها مطالبی بود که لنین آنوقت بما گوشزد میکرد. حس میشد که شکست بلشویکها موقتی است و آنها باید در آیندۀ نزدیک پیروز شوند.

«ندبه و زاری نکردن بهنگام شکست» ـ این همان خصوصیتی است که در فعالیت لنین که به او کمک می‌کرد تا ارتشی را که تا آخرین لحظه وفادار و به نیروی خویش ایمان داشت بدور خود جمع کند.

غــره نشــدن

در کنگرهٔ بعدی در سال ۱۹۰۷ در لندن بلشویکها پیروز شدند. آنوقت برای اولین بار بود که من لنین را در رل فاتح میدیدم. برای پیشوایان دیگر معمولا پیروزی سرگیجه میاورد، آنها را مغرور و خودپسند مینماید. چه بسا دراینگونه موارد از پیروزی دلشاد میشوند و بخواب غفلت فرو میروند. ولی لنین ذره‌ای هم به اینگونه پیشوایان شباهت نداشت. بعکس، اتفاقاً او پس از پیروزی بخصوص هشیار و محتاط میشد. بیاد داریم که لنین آنموقع با اصرار به نمایندگان چین تلقین میکرد: «در مرحله اول ـ نباید مجذوب پیروزی گردید و از آن غره شد؛ در مرحله دوم ـ باید پیروزی را برای خود تحکیم نمود؛ سوم ـ دشمن را بطور قطعی از پای درآورد، زیرا او فقط شکست خورده است ولی هنوز کاملاً از پای درنیامده است. وی با کلماتی نیشدار آن نمایندگانی را که سبکسرانه اظهار اطمینان میکردند و میگفتند «از حالا دیگر حساب منشویکها پاک است»، استهزاء میکرد. برای او اشکالی نداشت ثابت کند که منشویکها هنوز در جنبش کارگری ریشه دارند و با آنها باید در کمال تدبیر مبارزه کرد و از هرگونه پربها دادن به نیرو های خویش و کم بها دادن به نیروی حریف احتراز کرد.

«نباید از پیروزی مغرور گردید» ـ این همان خصوصیت اخلاقی لنین بود که باو کمک کرد هشیارانه قوای حریف را مورد سنجش قرار

دهد و حزب را از حوادث غیر مترقبه ممکن برحذر دارد.

اصــولی بــودن

پیشوایان حزب نمیتوانند عقاید اکثریت حزب خـود را ذیقیمـت ندانند. اکثریت ـ نیروئیست که یک پیشوا نمیتواند آنرا بحساب نیـاورد. لنین هم این موضوع را از سایر رهبران حزب کمتر نمیفهمید. ولی لنـین هرگز اسیر اکثریت نمیشد، بخصوص وقتیکه این اکثریت بـر پایـه هـای اصولی متکی نبود. در تاریخ حزب مـا مـواردی پـیش آمـد میکـرد کـه عقیده اکثریت با منافع آنی حـزب، بـا منـافع اساسـی پرولتاریـا تـصادم میکرد. در چنین مواردی لنـین، بـدون تردیـد، مـصمماً بـه طرفـداری از اصول، علیه اکثریت حزب برمیخواسـت. عـلاوه بـر ایـن، ـ او در چنـین موردی ترسی نداشت از اینکه به تمام معنـی یـک تنـه علیـه همـه اقـدام کند، و حسابش ـ بطوریکه اغلب در این باره سخن میگفت ـ این بود که: «سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است»،

در این مورد دو حادثه زیر بخصوص جالب توجه است:

حادثه اول: در دوره سـالهای ۱۹۰۹ ــ ۱۹۱۱ بـود، هنگامیکـه حزب بدست ضد انقلاب درهم شکسته شـده و در حالـت از هـم پاشـیدن بود. این دوره، دورۀ بی‌ایمانی نسبت به حزب بود، دوره‌ای بـود کـه نـه فقط روشنفکران بطور همگانی، بلکه تا اندازه‌ای هم کـارگران از حـزب میگریختند، دورۀ نفی کارهای مخفی، دورۀ انحلال طلبی و هرج و مـرج بود. نه فقط منشویکها بلکـه بلـشویکها هـم در آن موقـع از یـک سلـسله فراکسیونها و جریاناتی تشکیل میشدند که غالباً از جنبش کارگری جـدا بود. بطوری که میدانیم در همین دوره بود که فکر از بـین بـردن کامـل پنهان کاری و وارد نمود کارگران در حزب علنـی و لیبـرال استـولیپینی

(۹) بروز کرد. در آن موقع لنین تنها کسی بود که در مقابل این بیماری همه‌گیر مقاومت کرد و پرچم حزبیت را بلند برافراشت در حالیکه قوای پراکنده و درهم شکسته حزب را با صبر و تحمل شگفت انگیز و پافشاری بیسابقه‌ای جمع میکرد و علیه همه و هرگونه جریانات ضد حزبی در داخل جنبش کارگری مبارزه می‌نمود و با شجاعت بی‌نظیر و اصرار و ابرام بیسابقه‌ای از حزبیت مدافعه میکرد.

بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه حزبیت لنین بعداً فاتح گردید.

حادثهٔ دوم: در دوره سالهای ۱۹۱۴ – ۱۹۱۷ در بحبوحهٔ جنگ امپریالیستی بود، هنگامیکه کلیه یا تقریباً کلیه احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست سرمست میهن پرستی عمومی شده به خدمت امپریالیزم میهنی کمر بستند. این دوره‌ای بود که بین‌الملل دوم پرچم های خود را در مقابل سرمایه خم کرده بود، هنگامی بود که حتی اشخاصی از قبیل پلخانف، کائوتسکی، گد و سایرین نیز در مقابل موج شونیزم بپا نماندند. لنین در آنموقع یگانه یا تقریباً یگانه کسی بود که یک مبارزه قطعی علیه سوسیال ـ شونیزم و سوسیال ـ پاسیفیزم دست زده خیانت گدها و کائوتسکی‌ها را برملا میساخت و بر چهرهٔ این «انقلابیون» به مناسبت بی‌ثباتی و دو دلی آنان داغ باطله میزد. لنین میفهمید که پشت سر وی یک اقلیت ناچیزی است، ولی این موضوع برای او دارای اهمیت قطعی نبود، زیرا او میدانست که یگانه سیاست صحیحی که آینده از آن آنست، سیاست انترناسیونالیزم پیگیر است، زیرا او میدانست که سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است.

بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه انترناسیونال جدید لنین فاتح درآمد.

«سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است». ـ این همان

فرمولیست که لنین به کمک آن با یورش، دژهای «ناگشودنی» را میگشود و بهترین عناصر پرولتاریا را بسوی مارکسیزم انقلابی جلب می‌کرد.

ایمان به توده ها

تئوریسین ها و پیشوایان احزاب، که از تاریخ ملل مطلعند و تاریخ انقلاب ها را از ابتدا تا انتها زیر و رو کرده اند، گاهی به یک بیماری ناشایستی مبتلا میباشند. نام این بیماری ترس از توده ها، ایمان نداشتن به استعداد خلاق توده ها است. در این زمینه گاهی یک نوع اشراف منشی در پیشوایان نسبت به توده هاییکه از تاریخ انقلاب ها بی‌اطلاعند ولی برای شکستن کهن و آوردن نو فرا خوانده شده اند، بروز میکند. ترس از اینکه جنبش خود بخودی ممکنست طوفانی برپا نماید و توده ها ممکن است «خیلی چیزهایی را که نباید در هم بشکنند»، تمایل به بازی کردن رل دایهٔ مهربانی که کوشش میکند توده ها را از روی کتاب درس بدهد ولی مایل نیست از آنها تعلیم بگیرد - اینست پایه و اساس این نوع اشراف منشی.

لنین کاملاً نقطه مقابل اینگونه پیشوایان بود. من انقلابی دیگری را نمی‌شناسم که مثل لنین به نیروی خلاقه پرولتاریا و صلاحیت انقلابی و غریزه طبقاتی او اینقدر ایمان عمیق داشته باشد. من انقلابی دیگری را نمی‌شناسم که بتواند منقدین از خود راضی «هرج و مرج انقلاب» و «اعمال هرزه و خود سرانهٔ توده ها» را با بی‌امانی لنین شلاق کش نماید. به یاد دارم که چگونه لنین ضمن صحبتی در جواب تذکر یکی از رفقا در بارهٔ اینکه «بعد از انقلاب باید نظم عادی برقرار شود»، با لحنی مسخره آمیز متذکر شد: «جای بدبختی است اگر افرادی که آرزو دارند

انقلابی باشند، فراموش کنند که عادی ترین نظم ها در تاریخ همان نظم انقلاب است».

بی‌اعتنایی لنین نسبت به تمام آن کسانیکه سعی میکردند از بالا به توده ها نگاه کنند و به آنها از روی کتاب درس بدهند از این جا است. اندرز دایمی لنین یعنی تعلیم گرفتن از توده ها، پی بردن بکنه اعمال آنها و بررسی دقیق تجربه عملی مبارزهٔ توده ها ـ از اینجا سرچشمه میگیرد.

ایمان به نیروی خلاق توده ها ـ اینست آن خصوصیت فعالیت لنین که به او امکان داده بکنه جنبش خود بخودی پی ببرد و آن را بمجرای انقلاب پرولتاریایی هدایت کند.

نابغه انقلاب

لنین برای انقلاب زاییده شده بود. او حقیقتاً نابغه انفجار های انقلاب و بزرگترین استاد رهبری انقلابی بود. او هرگز خود را آنقدر آزاد و شاد حس نمی‌کرد که در عصر تکان های انقلابی حس میکرد. منظور من در اینجا ابداً این نیست که هر تکان انقلابی بطور یکسان مورد پسند لنین بود، یا او همیشه و در هر شرایطی طرفدار انفجارهای انقلابی بود. ابداً، منظور من در این مورد فقط این است که فراست داهیانه لنین هیچگاه مانند زمان انفجارهای انقلابی کامل و واضح بروز نمیکرد. در روز های تحول انقلابی او به تمام معنی میشکفت، روشن بین میشد، جنبش طبقات و پیچ و خم های احتمالی انقلاب را از پیش حدس میزد، گویی همهٔ اینها را در کف دست خود میبیند. بیهوده نیست که در محافل حزبی ما گفته میشود «ایلیچ قادر است در امواج انقلاب مانند ماهی در آب شنا کند».

وضوع «حیرت آور» شعار های تاکتیکی و شجاعت «سرگیجه

آور» نقشه های انقلابی لنین از اینجا است.

دو واقعهٔ جالب توجه بخصوص را بیاد میاورم که مشخص این خصوصیت لنین است.

واقعهٔ اول: در دورهٔ آستان انقلاب اکتبر بود، هنگامیکه میلیونها نفر از کارگران، دهقانان و سربازانیکه در اثر بحران پشت جبهه و جبهه به ستوه آمده خواستار صلح و آزادی بودند؛ هنگامیکه امراء ارتش و بورژوازی از نظر مصالح «جنگ تا آخرین لحظه» در صدد تهیه یک دیکتاتوری نظامی بودند؛ هنگامیکه کلیه باصطلاح «افکار عمومی»، کلیه بااصطلاح «احزاب سوسیالیست» برضد بلشویکها ایستاده بودند و آنها را «جاسوسان آلمانی» خطاب میکردند؛ هنگامیکه کرنسکی تلاش میکرد حزب بلشویکها را جبراً بقبول وضعیت مخفی وادارد ـ و تا اندازه‌ای موفق باین عمل شده بود ـ؛ هنگامیکه ارتش های ائتلاف آلمان و اتریش که هنوز هم مقتدر و با انظباط بودند علیه ارتش های خسته و از هم گسیخته ما قرار گرفته بودند، و «سوسیالیست های» کشور های اروپای باختری فارغبال و با خاطری آسوده با دولتهای خود برای «جنگ تا پیروزی کامل» ائتلاف کرده بودند.

آیا معنی برپا کردن قیام در چنین لحظه‌ای چه بود؟ معنی برپا کردن قیام در چنین شرایطی آن بود که تمام هستی در معرض برد و باخت گذاشته شود. ولی لنین باکی نداشت از آنکه ریسک بکند، زیرا او میدانست و با نظر تیزبین خود میدید که قیام ناگزیر است، که قیام پیروز خواهد شد، که قیام در روسیه مقدمات پایان جنگ امپریالیستی را فراهم میسازد، که قیام در روسیه توده های زجردیده باختر را به جنبش می‌آورد، که قیام در روسیه جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی بدل مینماید، که قیام جمهوری شوراها را ببار میاورد، که جمهوری شوراها تکیه گاه جنبش انقلابی در سراسر جهان خواهد گردید.

بطوری که میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین بعد ها با دقت بی‌نظیری به حقیقت پیوست.

واقعهٔ دوم: در اولین روز های پس از انقلاب اکتبر بود، هنگامیکه شورای کمیسر های ملی سعی میکرد ژنرال عاصی دوخونین سرفرمانده را وادار به متوقف ساختن عملیات نظامی و افتتاح باب مذاکرات برای متارکه با آلمانها نماید. بیاد دارم که چگونه لنین، کریلنکو (سرفرمانده آینده) و من برای مذاکره با دوخونین به مرکز تلگراف ستاد کل در پتروگراد رفتیم. لحظه هولناکی بود. دوخونین و ستاد سرفرمانده از اجرای فرمان شورای کمیسرهای ملی مطلقاً سر باز زدند. فرماندهی ارتش تماماً در دست ستاد سرفرمانده بود. و اما در خصوص سربازان، معلوم نبود که ارتش ۱۲ میلیونی تابع باصطلاح سازمانهای ارتش، که علیه حکومت شوروی تحریک شده است، چه روشی اتخاذ خواهد کرد. بطوریکه میدانیم در خود پتروگراد در آن هنگام یونکرها برای شورش آماده میشدند. علاوه بر آن کرنسکی جنگ کنان بطرف پتروگراد میامد. بیاد دارم که چگونه پس از مختصر مکثی در پای بی‌سیم چهرهٔ لنین با ضیایی غیرعادی درخشیدن گرفت. کاملاً مشهود بود که او دیگر تصمیم گرفته است. لنین گفت: «برویم به مرکز رادیو، این دستگاه بما کمک خواهد کرد: ما بوسیلهٔ فرمان مخصوصی ژنرال، دوخونین را معزول و بجای او رفیق کریلنکو را به سرفرماندهی منصوب میکنیم و مستقیماً بدون توجه به هیئت فرماندهی به سربازان پیام میفرستیم تا ژنرال‌ها را محاصره کنند، عملیات نظامی را موقوف نمایند، با سربازان آلمان و اتریش ارتباط حاصل کنند و کار صلح را بدست خود بگیرند».

این «جهشی بود به تاریکی». ولی لنین از این «جهش» باکی نداشت، بالعکس او به استقبال آن میرفت، زیرا او میدانست که ارتش

طالب صلح است و با برطرف کردن همه و هرگونه موانعی در راه صلح، آنرا بدست خواهد آورد، زیرا میدانست که چنین طریقهٔ استقرار صلح برای سربازان اتریش ـ آلمان بیهوده نخواهد گذشت و تمایل به صلح را در تمام جبهات بدون استثناء بسط و توسعه میدهد.

بطوریکه میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین هم بعد ها بطرزی کاملاً دقیق به حقیقت پیوست.

فراست داهیانه، استعداد برای درک سریع و پی بردن به مفهوم درونی حوادث قریب‌الوقوع ـ این همان خاصیت لنین است که به او کمک می‌کرد تا در بارهٔ روشی که میبایست در سر پیچ های جنبش انقلابی اتخاذ نمود استراتژی صحیح و خط مشی روشن تعیین کند.

در تاریخ ۱۲ فبروری سال ۱۹۲۴ در شماره ۳۴
روزنامهٔ «پراودا» بطبع رسید
ی.و.استالین. جلد ۶ کلیات، ص ۵۲ ـ ۶۴

توضیحات:

۱- دومین کنگرهٔ شورا های کل اتحاد شوروی ـ از تاریخ ۲۶ جنوری تا دوم فبروری سال ۱۹۲۴ در مسکو جریان داشت. در نخستین جلسهٔ کنگره که به یاد بود و. ای. لنین اختصاص داشت، ی. و. استالین نطقی ایراد کرد و در آن از طرف حزب بلشویک سوگند باعظمتی یاد کرد که وصایای لنین بخاطر سپرده شده و عملی گردد. کنگره بمناسبت مرگ لنین بیانیه‌ای «خطاب به بشریت زحمتکش» صادر نمود و برای جاویدان کردن نام لنین تصمیم گرفت کلیات آثار لنین را چاپ و منتشر کند، نام شهر پتروگراد را به لنینگراد تبدیل نماید، روز مرگ لنین را روز ماتم عمومی اعلام کند، در میدان سرخ شهر مسکو آرامگاهی برای لنین بنا نماید و در پایتختهای جمهوری های متحده و همچنین در لنینگراد مجسمهٔ لنین نصب گردد. کنگره گزارش عملیات حکومت شوروی و مسائل مربوط به بودجهٔ اتحاد شوروی و تاسیس بانک مرکزی کشاورزی را مورد بحث و مذاکره قرار داد.

۳۱ جنوری کنگره نخستین قانون اساسی اتحاد شوروی را که تحت رهبری ی. و. استالین تدوین شده بود تصویب نمود. کنگره کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای اتحاد و شورای ملیت ها را انتخاب کرد. ی. و. استالین بعضویت شورای اتحاد انتخاب شد.

۲- بحران آلمان ـ منظور بحران اقتصادی و سیاسی سال ۱۹۲۳ آلمانست. در آنموقع دامنه جنبش توده‌ئی انقلابی در کشور توسعه یافت و در نتیجهٔ آن در ساکسون و تورینگ حکومت کارگری تشکیل شد و در هامبورگ قیام مسلحانه برپا گردید. بعد از سرکوب جنبش انقلابی در آلمان بر شدت ارتجاع بورژوازی در تمام اروپا و همچنین بر خطر هجوم مسلحانهٔ جدیدی بر ضد جمهوری شوروی افزوده شد.

۳- کنگرهٔ لندن ـ منظور کنگرهٔ پنجم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه است. که از ۳۰ اپریل تا ۱۹ می سال ۱۹۰۷ در لندن ادامه داشت

۴- سه حزب ـ منظور سه حزبی است که پس از انشعاب حزب سابق سوسیال دموکراسی آلمان تشکیل شد: حزب سوسیال دموکرات، حزب مستقل سوسیال دموکرات و حزب کمونیست آلمان.

۵- بحران جولای در موقع حکومت کرنسکی ـ موجب این بحران حوادث روز های ۴-۳ جولای سال ۱۹۱۷ در پتروگراد بود. در این روزها نمایشهایی خود بخودی از کارگران و سربازان با شعار انتقال حکومت بدست شوراها برپا شد. باوجود جنبهٔ مسالمت آمیز این نمایشها، حکومت موقتی بورژوازی، که کرنسکی اس آر در راس آن قرار داشت

لشکریانی برضد نمایش دهندگان اعزام داشت و پس از سرکوبی نمایش شروع به تعقیب بلشویکها نمود و روزنامهٔ «پراودا» ارگان مرکزی بلشویکها را توقیف کرد و حکم بازداشت لنین را صادر نمود. لنین مجبور شد مخفی شود. حکومت موقتی عده‌ای از برجسته ترین فعالین حزب بلشویک را زندانی کرد و به اقدامات ضد انقلابی دیگری نیز دست زد. اما حزب در تحت رهبری لنین و استالین توانست در دشوار ترین شرایط، مقدمات پیروزی انقلاب پرولتاریایی اکتوبر سال ۱۹۱۷ را فراهم سازد.

۶- دورهٔ برست لیتوفسک ـ منظور دورهٔ صلح برست است. حکومت شوروی جوان که هنوز قوام نیافته بود مجبور شد قرارداد غارتگرانه‌ای را که از طرف آلمان امپریالیستی و متفقینش ـ اطریش ـ هنگری، ترکیه و بلغارستان به وی تحمیل شده بود در ۳ مارچ سال ۱۹۱۸ در برست لیتفسک امضاء کند. پس از سقوط آلمان قیصری در نوامبر سال ۱۹۱۸، قرارداد صلح برست از طرف حکومت شوروی لغو شد.

۷- دومای بولیگین ـ یعنی مجلس مشاورهٔ نمایندگان که حکومت تزاری در سال ۱۹۰۵ قصد تاسیس آنرا داشت. طرح قانون مربوط به تاسیس دومای مشورتی دولتی و آئین نامه انتخابات دوما بتوسط کمیسیونی تحت ریاست بولیگین وزیر کشور وقت تدوین شد و با بیانیهٔ مورخه ۶ اگست سال ۱۹۰۵ تزار انتشار یافت. بلشویکها دومای بولیگین را جداً تحریم نمودند «... دومای بولیگین هرگز تشکیل نشد، طوفان انقلاب قبل از اینکه دوما تشکیل شود آنرا برچید.» (و.ای.لنین، جلد ۱۹، کلیات ص ۳۵۲)

۸- «ایسکرا» در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۰ توسط لنین تاسیس شد و اولین روزنامهٔ مارکسیستهای انقلابی سراسر روسیه بود. «ایسکرا» در خارجه چاپ میشد و مخفیانه در روسیه انتشار می‌یافت. «ایسکرا»ی لنینی در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۰ در کار تهیه و ایجاد حزب مستقل پرولتاریای روسیه نقش تاریخی عظیمی بازی کرد. «ایسکرا» پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بدست منشویکها افتاد (از شمارهٔ ۵۲). برای مشخص نمودن «ایسکرا»ی سابق لنینی، «ایسکرا»ی منشویکی را «ایسکرای نو» مینامیدند.

۹ ـ حزب استولیپینی ـ (یا حزب کارگر استولیپینی) ـ این نامی بود که در دوران ارتجاع که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه حکمفرما بود، بطور استهزاء به منشویکهای انحلال طلب میدادند که موعظه میکردند باید از حزب مخفی انقلابی پرولتاریا دست کشید و یک حزب «علنی» ایجاد نمود که در چهار دیوار رژیم استولیپینی کار کند (استولیپین نام رئیس شورای وزیران وقت بود).